

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی دیدگاه محقق خویی (قدس سره) در توثیقات عامه

مرحوم خوئی در ابتدا (همان گونه که از بحث رجالی و استدلالات فقهی ایشان استفاده می شود)، معتقد بودند که برخی توثیقات عامه مانند توثیقاتی که در کامل الزیارات یا تفسیر علی بن ابراهیم است، در اثبات وثاقت راوی کفایت می کند، اما ایشان در دهه آخر عمر شریف خود، از این مبنا برگشتند (و شنیدیم همان موقع چیزی مرقوم فرمودند) که لازمه عدول از این دیدگاه، این بود که در حدود 700 فتوا تجدید نظر کنند. ما در جای خود اثبات کردیم که این توثیقات عامه کفایت می کند و این اشکالاتی که در ذهن این بزرگان نسبت به توثیقات عامه هست را پاسخ دادیم.

ادامه بررسی وثاقت «ابو الجارود»

درباره «ابو الجارود» در جلسه گذشته، نکاتی ذکر کردیم و یک نکته باقی مانده است. محقق خویی (قدس سره) می فرماید از دو نقل استفاده می شود که ابی الجارود بعد از اینکه زیدی شد، در آخر عمر دو مرتبه از زیدیه برگشت و امامی شد. ایشان دو روایت نقل می کنند که هر دو را شیخ صدوق (قدس سره) نقل کرده است:

روایت اول: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ؛» در این روایت حسن بن محبوب از ابوالجارود و ابی جارود هم از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که امام باقر (علیه السلام) می فرماید جابر بن عبدالله گفت: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ (عليها السلام) وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ؛» حضرت شمردند این اسماء اوصیاء را که دوازده تا بودند، آخرشان هم حضرت حجت (علیه السلام) بودند، «ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ»^[1]. در این روایت جابر، نام دوازده امام ما مطرح شده که اصلاً معروف به حدیث لوح است.

روایت دوم: نقل دیگری هم شیخ صدوق (قدس سره) دارد که می گوید: «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ»^[2]. باید دقت داشت که اینها دو روایت نیست؛ زیرا در هر دو روایت، سند حسن بن محبوب از ابی الجارود از امام باقر (علیه السلام) است.

دیدگاه محقق خویی (قدس سره) درباره «ابو الجارود» و ارزیابی آن

محقق خوئی (قدس سره) در کتاب معجم می فرماید: «إذا صح سند الروایتین و لم يناقش فيهما بعدم ثبوت وثاقة أحمد بن محمد

بن یحیی و الحسین بن أحمد بن إدريس؛ در نقل اولی احمد بن محمد بن یحیی العطار موثق نیست، در نقل دومی هم حسین بن احمد بن ادريس موثق نیست، حال اگر از مناقشه در این سندها صرف نظر کنیم، «لم یکن بد من الالتزام برجوع أبي الجارود، من الزيدية إلى الحق»؛ مقتضای این دو روایت این است که ابوالجارود، در آخر عمر از مذهب زیدیه به مذهب اثنی عشریه برگشته، «و ذلك فإن رواية الحسن بن محبوب المتولد قريبا من وفاة الصادق (عليه السلام) عنه»؛ حسن بن محبوب اواخر حیات امام صادق (علیه السلام) یا اوایل وفات امام صادق (علیه السلام) متولد شده و ابی الجارود هم هفت سال بعد از امامت امام صادق (علیه السلام) زیدی شده و بعد امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفتند و ابن محبوب به دنیا آمده است.

حال اگر ابن محبوب بخواهد از ابو الجارود روایت نقل کند، خودش سالیانی طول کشیده است. ایشان استظهار می کنند که «لا محالة تكون بعد تغيره و بعد اعتناقه مذهب الزيدية بكثر» یعنی مدت زیادی ابی الجارود مذهب زیدیه را داشته، اما بعداً برگشته، «فإذا روى أن الأوصياء اثنا عشر... كان هذا رجوعا منه إلى الحق».^[3]

باید توجه داشت که ابوالجارود، رئیس جارودیه زیدیه است و این سؤال مطرح می شود که آیا می شود ابو الجارود از زیدیه به مذهب حق برگردد و این هیچ جا اصلاً مطرح نشود؟! این یک امر بسیار بعیدی است. ابوالجارود که خودش بنیان گذار مذهب جارودیه از زیدیه است (که گفتیم زیدیه سه قسمت هستند؛ جارودیه، سلیمانیه و بتریه، آن هایی که طرفدار ابوالجارود هستند، جارودیه نام دارند)، بگوئیم یک وقتی هم برگشته، اما برگشتن او هیچ جا مطرح نشده است!!

در گذشته بیان شد تعبیر شیخ مفید (قدس سره) در رساله عدویه چنین است: «من الاعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتيا و الاحكام الذين لا يطعن عليهم»؛ و ابوالجارود را جزء این گروه قرار داده است.^[4] توثیقات عامه ای نیز دارد از قبیل اینکه در تفسیر علی بن ابراهیم قرار دارد. اینکه بگوئیم اگرچه اصل کلام ابن غضائری درست نیست؛ زیرا روایاتی که محمد بن ابی بکر ارجنی از ابوالجارود نقل کرده، یک روایت است و بقیه اش را محمد بن سنان از او نقل کرده، اما خودش دلالت دارد بر اینکه ابوالجارود فی نفسه مورد طعن ابن غضائری نبوده است و اینها قرینه می شود بر اینکه ما ابوالجارود را معتمد و مورد وثوق بدانیم.

بررسی وثاقت «محمد بن سنان»

در سند این روایت که در ذیل آیه شریفه: «فَقُرُّوا إِلَى اللَّهِ»^[5] آمده است، محمد بن سنان از ابی جارود از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده: «أى حجوا إلى الله»^[6] و «فروا» را به معنای وجوب الحج قرار داده و این آیه بر حسب این روایت، یکی از آیاتی است که دلالت بر وجوب حج دارد. بیان شد که این روایت از جهت دلالت مشکلی نداشته و دلالت آن، بسیار روشن است. در روایت دیگری نیز آمده بود «إلى بيت الله» که فرقی نمی کند خود کلمه «حج» قرینه است بر اینکه مراد از الی الله نیز، الی بیت الله است. فقط سند روایت دارای مشکل است که یکی بحث ابو الجارود بود (که بیان شد) و دیگری «محمد بن سنان».

اما درباره محمد بن سنان باید گفت یکی از روایاتی که در کتب رجالی، بسیار محل بحث واقع شده محمد بن سنان است که چند نکته را باید در نظر داشت؛

نکته اول: در روایات، یک «عبدالله بن سنان» داریم و یک «محمد بن سنان» که همه بر وثاقت «عبدالله بن سنان»، اتفاق نظر دارند، اما راجع به محمد بن سنان برخی او را توثیق کردند و برخی دیگر تضعیفش کردند و بعضی هم (مانند مرحوم علامه در خلاصه) توقف کردند.

نکته دوم: گاهی اوقات یک رجالی واحد مثل خود شیخ طوسی (قدس سره)، در یک جا گفته محمد بن سنان، معتمد و موثق

است و در یک جا تضعیفش کرده، شیخ مفید(قدس سره) در یک جا قبولش کرده و در یک جا رد کرده، خودِ مرحوم علامه در کتاب خلاصه‌اش می‌گوید: «الوجه عندی التوقف»^[7]، اما در دیگر کتب خود می‌گوید: «رَجَحْنَا العمل بروایاته»، البته علامه از متأخرین است و این بحث وجود دارد که آیا توثیق متأخرین مفید است یا خیر؟ که ما یک وقت به مناسبتی در بحث اصول، اثبات کردیم که توثیقات متأخرین (مانند علامه حلی(قدس سره)) هم حجّیت دارد.

محمد بن سنان، در خصوص کتب اربعه، 797 روایت نقل کرده است، اما در مجموع کتب روایی در سند بیش از هزار حدیث قرار گرفته است. اگر این راوی را رد کنیم، تمام این هزار حدیث را باید کنار بگذاریم که اثر مهمی دارد. ادله‌ای بر وثاقت محمد بن سنان هست و یک دسته ادله‌ای بر تضعیف وجود دارد. دو طرف ادله‌ی پر و پیمان داری است یعنی هم ادله وثاقتش زیاد است و هم ادله تضعیفش. از این رو، یک عده گفتند این ادله وثاقت و ادله تضعیف با هم تعارض می‌کند و کنار می‌گذاریم، فوqش می‌گوئیم محمد بن سنان توثیق ندارد، دیگر نمی‌گوئیم این تضعیف ندارد.

ادله وثاقت «محمد بن سنان»

دلیل اول: مرحوم شیخ مفید در ارشاد درباره محمد بن سنان می‌گوید از کسانی است که نصّ و تصریح بر امامت امام هشتم(علیه السلام) دارد یعنی واقفی نشد و از خواص و ثقات امام کاظم(علیه السلام) است، «و اهل الورع و العلم و الفقه من شیعه»، در میان شیعیان امام کاظم(علیه السلام) اهل ورع، اهل علم و فقه بوده است.^[8]

البته باید توجه داشت که ادله‌ی وثاقت هم دو قسمت است؛ یک دسته ادله‌ای است که قابل خدشه است، اما ادله‌ای نیز هست که قابل خدشه نیست و فرمایش شیخ مفید(قدس سره) در ارشاد جزء این دسته است که نمی‌شود در آن خدشه کرد. در علم رجال، سراغ ادله‌ای بروید که نتوان در آن خدشه کرد مثل اینکه نجاشی گفته «ضعیف»، دیگر نمی‌شود خدشه کرد.

دلیل دوم: از مبانی رجالی که ما قبول داریم روایت اجلاء است به این بیان که اگر از یک راوی، اجلاء روایت نقل می‌کنند، به نظر ما خود روایت اجلا یکی از اسباب توثیق است، البته بزرگانی مثل مرحوم خوئی این مبنا را قبول ندارند، منتهی برخی از شاگردان ایشان مخالفت کرده و گفتند روایت اجلا خودش یک توثیق خوبی است. وقتی ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم بزرگانی همچون یونس بن عبدالرحمن، حسن بن سعید اهوازی، حسین بن سعید اهوازی، محمد بن عیسی بن عبید، فضل بن شاذان، ایوب بن نوح، از محمد بن سنان روایت نقل کردند.

دلیل سوم: شیخ طوسی(قدس سره) در کتاب الغیبه درباره محمد بن سنان می‌گوید از وکلای ممدوحین است.^[9] یک بحثی در رجال واقع شده که آیا مجرد وکالت، مستلزم وثاقت است؟ تحقیق همین است که مجرد وکالت، مستلزم وثاقت است یعنی اگر کسی عنوان وکیل یک امام علیه السلام را داشته باشد، این دلیل بر وثاقت اوست.

دلیل چهارم: محمد بن سنان یکی از کسانی است که در اسناد کتاب نوادر الحکمه است و محمد بن حسن بن ولید (استاد شیخ صدوق(قدس سره)) او را استثناء نکرده است و عدم استثنای محمد بن حسن بن ولید، دلیل بر اعتماد ایشان به محمد بن سنان است.

دلیل پنجم: (توثیق عام دیگر آنکه؟) در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم قرار گرفته است. این‌ها ادله محکم بر وثاقت محمد بن سنان است.

دیگر ادله وثاقت «محمد بن سنان»

البته برخی دیگر از ادله نیز وجود دارد که مقداری جای بحث دارد از جمله؛ روایتی که از امام جواد(علیه السلام) در مورد ایشان وارد شده است. «عن علي بن الحسين بن داود قال: سمعت أبا جعفر الثاني (عليه السلام) يذكر محمد بن سنان بخير و يقول رضي الله عنه برضائي عنه فما خالفني و ما خالف أبي قط»^[10] بر حسب این نقل (که در غیبت مرحوم شیخ طوسی آمده)، امام جواد(علیه السلام) می‌فرماید چون من از او راضی هستم، خدا هم از او راضی است، یا امام جواد(علیه السلام) در اواخر عمرشان فرمودند: «جزى الله صفوان بن يحيى و محمد بن سنان و زكريا بن آدم و سعد بن سعد عني خيراً فقد وفوا لي»^[11]، این روایات دلالت بر اعتبار محمد بن سنان می‌کند. منتهی دو اشکال در آن هست؛ یکی از جهت صحت سند است و دیگر اینکه در سند بعضی از این روایات، خود محمد بن سنان قرار گرفته، لذا نمی‌شود روی این روایات خیلی تکیه کرد.

دیدگاه سید بن طاووس درباره «محمد بن سنان»

مرحوم سید بن طاووس در فلاح السائل می‌فرماید: «و سمعت من يذكر طعنا على محمد بن سنان لعله لم يقف على تزكيته و الثناء عليه»؛ من شنیدم عده‌ای محمد بن سنان را طعن می‌کنند و اینها گویا تزکیه و ثنای بر او را نشنیدند! بعد از شیخ مفید(قدس سره) نقل می‌کند: «فقال شيخنا المعظم المأمون المفيد محمد بن محمد بن النعمان في كتاب كمال شهر رمضان ما هذا لفظه (قبلاً از ارشاد شیخ مفید(قدس سره) مطلبی آوردیم و در اینجا، از کتاب کمال شهر رمضان کلامی را نقل می‌کند) على أن المشهور عن السادة(عليهم السلام) من الوصف لهذا الرجل خلاف ما به شيخنا أناه و وصفه»؛ شیخ مفید(قدس سره) می‌فرماید آنچه مشهور از ائمه(علیهم السلام) در توثیق محمد بن سنان هست، خلاف آن چیزی است که شیخ ما آورده و او را توصیف کرده، «و الظاهر من القول ضد ما له به ذكر»^[12]؛ آنچه از محمد بن سنان یاد می‌شود، با آنچه درباره او گفته شده فرق دارد.

بعد روایت امام جواد(علیه السلام) را می‌آورد: «كقول أبي جعفر (عليه السلام) كما رواه القمي (در تفسیر خودش) قال دخلت على أبي جعفر (عليه السلام) في آخر عمره فسمعتة يقول جزى الله محمد بن سنان عني خيراً فقد وفى لي». باز یک روایت دیگری از امام جواد(علیه السلام) می‌آورد: «و كقوله ع فيما رواه علي بن الحسين بن داود قال سمعنا أبا جعفر يذكر محمد بن سنان بخير و يقول رضي الله عنه برضائي عنه فما خالفني و لا خالف أبي قط».

بعد خود شیخ مفید(قدس سره) می‌گوید: «هذا مع جلالته في الشيعة و علو شأنه و رئاسته و عظم قدره و لقائه من الائمة عليهم السلام ثلاثة»؛ سه امام را ملاقات کرده؛ امام کاظم، امام هاشم، امام جواد(علیهم السلام) و از اینها روایت کرده، «بالمحل الرفيع منهم»، از همه مهم‌تر محمد بن سنان یک معجزه‌ای از امام جواد علیه السلام در حقیقت واقع شده و آن اینکه؛ «كان ضريراً البصر» یعنی دو بین بوده (به نظر من ضریر مثل همان «ضرّة» در کتاب نکاح یعنی «هو» است)، «فتمسح بأبي جعفر الثاني فعاد إليه بصره بعد ما كان افتقد»^[13].

همه اشکالات درباره محمد بن سنان این است که محمد بن سنان غالی بوده و جزء غلات محسوب می‌شده. سید بن طاووس در فلاح السائل می‌گوید به سند خودم به هارون بن موسی تلعبری (سند را نقل می‌کند): «أخبرني عما يقال في محمد بن سنان من أمر الغلو فقال معاذ الله هو و الله علمني الطهور و حبس العيال»^[14].

تفاوت غلات با مفوضه

ما دو گروه در زمان ائمه داریم؛ یکی غلات و دیگری مفوضه، البته گاهی اوقات بر مفوضه هم عنوان غالی اطلاق می‌کردند. فرق

اساسی بین اینها آن است که؛ غلات قائل به الوهیت ائمه(علیهم السلام) می‌شدند، یکی دو معجزه که از امام(علیه السلام) می‌دیدند می‌گفتند شما خدا هستید، در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام همین حرف را زدند، درباره بعضی دیگر از ائمه(علیهم السلام) همین حرف را زدند و لذا ائمه دائماً نهی می‌کردند.

نظیر آنچه در مورد حضرت عیسی اتفاق افتاد. اگر کسی بپرسد چرا مسیحیت قائل شده به اینکه حضرت عیسی خداست و این مرتبه را برایش قائل شده؟ مردم آن معجزات را دیدند و اینکه حضرت عیسی کور را شفا می‌دهد، مرده را زنده می‌کند، همین سبب شده، همین قضیه در نسبت به ائمه معصومین علیهم السلام هم بوده. لذا عده‌ای قائل به الوهیت شدند، یک عده‌ای می‌گفتند خدای تبارک و تعالی اینها را آفرید، اما امور را تماماً تفویض به اینها کرد، از خلقت و رزق و سعادت و شقاوت و همه چیز را در اختیار اینها قرار داد که می‌شود مفوضه. اینها هم یک گروهی بودند در زمان ائمه علیهم السلام.

بعضی در تحقیق تاریخی خودشان می‌گویند قائل شدن به عصمت ائمه، به علم غیب ائمه، به اینکه ائمه تمام زبان‌ها را می‌دانستند، اینها همه از افکار مفوضه بوده که در روایات ما آمده و در نتیجه این روایاتی که در کافی شریف هست، یک جلد کافی را اختصاص داده می‌گویند تمامش از مجعولات مفوضه است که اصلاً یکی از حرف‌هایی که ما با اینها داریم این است که مفوضه که مورد لعن ائمه هم قرار گرفتند، فقط در همین دایره‌ی فکری خودشان که خدا تفویض فرموده و مورد لعن قرار گرفتند، ولی اگر یک راوی قائل به علم غیب امام علیه السلام می‌شد باذن الله، اگر یک راوی قائل به عصمت می‌شد، می‌گفت اینها علم بما کان و ما یکون دارند، اینها عنوان مفوضه را ندارد و اصلاً غلو نیست و در جای خودش باید مورد بحث قرار بگیرد.

یک افکار و مراتبی را محمد بن سنان برای ائمه(علیهم السلام) قائل بود که برای دیگر روات قائل هضم نبود، رمی به غلو شد و لذا این اختلاف در مورد محمد بن سنان به وجود آمده. اینکه اینجا سید بن طاووس با یک سندی نقل می‌کند که در حق محمد بن سنان می‌گفتند غالی است و حال آنکه؛ مفوضه و غلات وقتی به این مرتبه می‌رسند عبادات را ترک می‌کردند، نماز و روزه را کنار می‌گذاشتند (نظیر آنچه که صوفیه زمان ما مبتلای به آن هستند البته نمی‌گویم همه‌ی صوفیه بلکه بخش زیادشان، یا اهل حق).

در اینجا راوی می‌گوید: «معاذ الله هو والله علمنا الطهور»؛ طهارت را به من یاد داد، وضو و غسل را به من یاد داد، «و حبس العیال و کان متقشفاً متعبداً»، این «حبس العیال» یعنی رعایت می‌کرد احکام مربوط به عیال را، بر آنها سخت می‌گرفت و می‌گفت باید مقید باشید به نماز، روزه و حجاب و همه امور. یک مردی که کاری به زن و بچه‌اش در مسائل دینی نداشته باشد، این ول کرده اما عرب به کسی که عیال خودش را در یک محدوده‌ای قرار می‌دهد، می‌گوید: «حبس العیال»، می‌گوید این حبس العیال بود و کان متقشفاً متعبداً هم ساده‌زیست بود و هم متعبد بود، این شهادت‌ها را در مورد محمد بن سنان داده است.

معجم رجال مرحوم خوئی جلد 16 صفحه 160 را ببینید، ایشان در آخر می‌فرماید: لولا این تضعیفات، ما قائل به وثاقتشان شدیم، راجع به محمد بن سنان یکی بحث وثاقت و یکی هم بحث روایاتش هست یعنی بعضی می‌گویند ممکن است او را موثق ندانیم، ولی روایاتش را قبول کنیم.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ ع وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ

الأوصياء فعددت اثني عشر آخرهم القائم ثلاثة منهم محمد وأربعة منهم علي. عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج1، ص: 47، ح6.

[2] «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَابْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ ع وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ ع ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَارْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ (عليه السلام).» همان، ح7.

[3] «أقول: إذا صح سند الروایتين و لم يناقش فيهما بعدم ثبوت وثاقة أحمد بن محمد بن يحيى و الحسين بن أحمد بن إدريس، لم يكن بد من الالتزام برجوع أبي الجارود، من الزيدية إلى الحق، و ذلك فإن رواية الحسن بن محبوب المتولد قريباً من وفاة الصادق ع عنه، لا محالة تكون بعد تغيره و بعد اعتناقه مذهب الزيدية بكثير، فإذا روى أن الأوصياء اثنا عشر، آخرهم القائم ثلاثة منهم محمد، و أربعة منهم علي ع، كان هذا رجوعاً منه إلى الحق، و الله العالم. و طريق الصدوق إليه: محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي القرشي الكوفي، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود بن المنذر الكوفي، و الطريق ضعيف و لا أقل من جهة محمد بن علي القرشي [أبي سمينة و من جهة محمد بن سنان، كما أن طريق الشيخ إلى أصله و إلى تفسيره ضعيف بعدة مجاهيل. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج8، ص: 336.

[4] الرد على أصحاب العدد - جوابات أهل الموصل، ص: 25.

[5] «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ» سورة زاريات، آية 50.

[6] «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ - قَالَ حُجُّوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج4، ص: 256، ح21.

[7] رجال العلامة - خلاصة الأقوال، ص: 251، رقم 17.

[8] «فَمِمَّنْ رَوَى النَّصَّ عَلَى الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع بِالْإِمَامَةِ مِنْ أَبِيهِ وَ الْإِشَارَةَ إِلَيْهِ مِنْهُ بِذَلِكَ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ ثِقَاتِهِ وَ أَهْلِ الْوَرَعِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفَقْهِ مِنْ شِيعَتِهِ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقُطِينٍ وَ نَعِيمُ الْقَابُوسِيِّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْمُخْتَارِ وَ زِيَادُ بْنُ مَرْوَانَ وَ الْمَخْزُومِيُّ وَ دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ نَصْرُ بْنُ قَابُوسٍ وَ دَاوُدُ بْنُ زُرَيْبٍ وَ يَزِيدُ بْنُ سَلِيطٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ.» الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج2، ص: 247-248.

[9] الغيبة (للطوسي)/ كتاب الغيبة للحجة، النص، ص: 348، باب ذكر المحمودين من وكلاء الائمه (عليهم السلام).

[10] «رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ دَاوُدَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِي ع يَذْكُرُ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانَ بِخَيْرٍ وَ يَقُولُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَائِي عَنْهُ فَمَا خَالَفَنِي وَ مَا خَالَفَ أَبِي قَط.» الغيبة (للطوسي)/ كتاب الغيبة للحجة، النص، ص: 348.

[11] «مَا رَوَاهُ أَبُو طَالِبٍ الْقُمِّيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (عليه السلام) فِي آخِرِ عُمُرِهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ جَزَى اللَّهُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانَ وَ زَكَرِيَّا بْنَ آدَمَ وَ سَعْدَ بْنَ سَعْدٍ عَنِّي خَيْرًا فَقَدْ وَقَّوْا لِي وَ كَانَ زَكَرِيَّا بْنَ آدَمَ مِمَّنْ تَوَلَّاهُمْ.» همان.

[12] «أقول و سمعت من يذكر طعنا على محمد بن سنان لعله لم يقف على تزكيته و الثناء عليه و كذلك يحتمل أكثر الطعون. فقال شيخنا المعظم المأمون المفيد محمد بن محمد بن النعمان في كتاب كمال شهر رمضان ما هذا لفظه على أن المشهور عن السادة ع من الوصف لهذا الرجل خلاف ما به شيخنا أتاه و وصفه و الظاهر من القول ضد ما له به ذكر.» فلاح السائل و نجاح المسائل، ص: 12.

[13] «كَقَوْلِ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) كَمَا رَوَاهُ الْقُمِّيُّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي آخِرِ عُمُرِهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانَ عَنِّي خَيْرًا فَقَدْ وَفَى لِي وَ كَقَوْلِهِ ع فِيمَا رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ دَاوُدَ قَالَ سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ ع يَذْكُرُ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانَ بِخَيْرٍ وَ يَقُولُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَائِي عَنْهُ فَمَا خَالَفَنِي وَ لَا خَالَفَ أَبِي قَط. هذا مع جلالته في الشيعة و علو شأنه و رئاسته و عظم قدره و لقائه من الأئمة ع ثلاثة و روايته عنهم و كونه بالمحل الرفيع منهم أبو إبراهيم موسى بن جعفر و أبو الحسن علي بن موسى و أبو جعفر محمد بن علي عليهم أفضل السلام و مع معجزة أبي جعفر الذي أظهرها الله تعالى و آيته التي أكرمها بها فيما رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانَ كَانَ ضَرِيرَ الْبَصَرِ فَنَمَسَحَ بِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي فَعَادَ إِلَيْهِ بَصَرُهُ بَعْدَ مَا كَانَ أَفْتَقَدَ. أقول فمن جملة أخطار الطعون على الأخيار أن يقف الإنسان على طعن و لم يستوف النظر في أخبار المطعون عليه كما ذكرناه عن محمد بن سنان رحمة الله عليه فلا يعجل طاعن في شيء مما أشرنا إليه أو يقف من كتبنا عليه فلفعل لنا عذرا ما اطلع الطاعن عليه.» فلاح السائل و نجاح المسائل، ص: 12-13.

[14] □ «أقول وَ رَوَيْتُ بِإِسْنَادِي إِلَى هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعُكَبَرِيِّ رَه بِإِسْنَادِهِ الَّذِي ذَكَرَهُ فِي أَوَاخِرِ الْجُزْءِ السَّادِسِ مِنْ كِتَابِ عَبْدِ
اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْأَنْصَارِيِّ مَا هَذَا لَفْظُهُ أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنُ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيُّ
قَالَ قُلْتُ لِأَحْمَدَ بْنِ هَلِيلٍ الْكَرْخِيِّ أَخْبِرْنِي عَمَّا يُقَالُ فِي مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ مِنْ أَمْرِ الْعُلُوِّ فَقَالَ مَعَاذَ اللَّهِ هُوَ وَ اللَّهُ عَلَّمَنِي الطُّهُورَ وَ
حَبَسَ الْعِيَالِ وَ كَانَ مُتَقَشِّفًا مُتَعَبِّدًا وَ قَالَ أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ وُلِدَ أَحْمَدُ بْنُ هَلِيلٍ سَنَةَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ وَ مَاتَ سَنَةَ سَبْعٍ وَ سِتِّينَ وَ
مِائَتَيْنِ.» هَمَان، ص13.